

محکوم باعدام

شرح زیر که از روی گزارش یک پروفیسور دانشکده حقوق فرانسه تنظیم گردیده نشان میدهد که هر فرد در جامعه وظیفه دارد تکالیفی را انجام دهد که از وقوع جرائم بتوان جلوگیری کرد.

آقای ژ. قاتل پنج نفر شده: یک نفر نگهبان خانه، دو شریک جرم مزاحم. خواهر خودش که میخواسته اسلحه را از دست او بگیرد یک نفر پاسبان. این آقا یک قاتل است و یک کانگستر هم میباشد. جوانی است رعنا بقامت ۱/۹۰ متر با وجود اینکه جوان است خیلی زیاد زندگی کرده. همین امر ما را وادار به نوشتن سرگذشت او می نماید.

این شخص که تمام روان شناسان و اطباء مسئول بودن او را در اعمالش گواهی داده اند در سال ۱۹۱۹ در منطقه خارج شهر بدنیا آمده و پدر و مادرش کهنه فروش بوده اند پدرش برادر جانی مشهوری است که معروف به انارشویست «Bonnet» بوده مادرش هم مرتب نوشابه الکلی مینوشیده و اغلب در ظرف شیر بچه شراب جای شیر را می گرفته.

ژ. بمدرسه نرفته و خواندن و نوشتن را بلد نیست و روزانه ۷۵ سانتیم را اغلب برای ارتزاق در کانتین «Contine» ندارد و این عمل همیشه برای او شرم آور بوده است. خجالت، آری خجالت یک حس بشری و فردی که هرچه ادامه پیدا می نماید بیشتر فرد را زخم دارتر می نماید و این بیچاره در تمام مراحل زندگانی جوانی اش با آن گلاویز بوده. در مقابل سببیت پدر و الکلی بودن مادرش می بایستی نان خود را با تکدی بچنگ آورد و یا مثل حیوانات از ظروف آشغال غذاهای دور ریخته با کاوش بدست آورده با آن سدجوع نماید.

در چنین محاکمه برئیس دادگاه می گوید آقای رئیس من هر کاری را کرده ام و تمام مراحل تنبیه را از دارالتأدیب تا سپاه افریقا شناختم.

بمجرد اینکه آزاد می گردد او را می گیرند و فرار می نماید باز مرتکب جرم جدید می گردد و مجدداً توقیف میشود باز فرار می نماید تا اینکه پلیس او را دستگیر و مدت پنج سال تحت نظر می گیرد روان شناسان او را مورد معاینه قرار می دهند و می گویند این شخص کاملاً مسئول اعمالی است که انجام داده. این مرد را جامعه محکوم به اعدام می نماید.

ما در این جا وارد فهرست براهین گذشته له یا علیه محکومیت باعدام نمیشویم آیا میشود همینطور جریان پرونده ژ. را شنید و گذاشت کنار و مسئولیت های سنگین جامعه را در نظر نگرفت؟ که فقط میخواهد او را تنبیه نماید ولی در فکر او نیست.

محکوم باعدام

این مرد قاتل است و اطرافیانش وحشت زده میشوند وقتی میشوند که می گوید :
وقتی انسان کسی را می کشد ایجاد ترس می نماید ، و این مشهور است !
درمقابل دادستان که میگوید این مرد یک فرد درنده است. متهم جواب میدهد
آری من درنده شدم از آنروزی که تحت معاینات و شورای انتخاب سرپاز گیری قرارم دادند
برای اینکه من نمیخواستم بجنگم : همین ! من دارای چیزی نبودم که در حال دفاع از آن
برآیم. درحین تعلیم اصول رموزپروتستان بمن می آموختند که نباید یکدیگر را کشت...
اما درحین جنگ و موقع حمله دقت کارشناسان از همه بیشتر بود زیرا همیشه باین اشخاص
احتیاج دارند تا خودرا حفظ نمایند .

سریع الغضب ، تنبل ، سارق اوصافی است که درباره او گزارش های سرپرستی
و دارالتأدیب اسم می برد ، تبه کار فطری ولی مسئول اعمال خود نام می برند. بدون شک
کودکی او اثر عمیقی در روی مجرمیت اش داشته در باره مسئولیت او یکی از کارشناسان
چنین گزارش می دهد!

اما خود او می گوید : شما باید به جوانی من توجه نمائید من برای ارتزاق خود
سیب زمینی خام و یا گیاهی که خوراک طیور است خورده ام ، درست است آقای رئیس که
من یک وحشی هستم ولی این خوی خود را بشما مدیونم. من وقتی بچه بودم درظروف
آشغال غذای خودرا جستجو می کردم وقتی سبزی دور ریخته را در میان آنها پیدا می کردم
از مادرم پنهان می کردم من فقط برای خواهرم گریه می کنم من مادرم را دوست نداشتم
و ندارم او مرا بزرگ نکرده.

بایستی شما به جوانی من توجه نمائید و تصور بدبختی مرا بنمائید. بلی باید درنظر
داشت ، خواه یا ناخواه ما نمی خواهیم در فکر آن باشیم ، ما سعی داریم که فکر نکنیم منطقه ای
درمرز شهر است یعنی منطقه فقر و بدبختی منطقه پائین تر از طبقه کارگری که کودکان طرد شده
زندگی می نمایند که باغوش فساد پناه برند. و از همه چیز محروم میباشند در این مدت
زندانی من نادم بوده ام من قلبی مثل سایرین دارم هم چنین مثل سایرین صاحب اولادم.
ژ. مادر خود را دوست نداشته و در غیر این صورت این کلمه را بزبان می راند
تمام محبت خودرا بخواهرش ارزانی داشته و او را کشته است موقعی که خواهر میخواست
اسلحه را از دست او بگیرد.

درست است او صاحب قلبی است که برای رنج بردن و دوست داشتن در کالبد
او جای دارد این است آنچه که جامعه او را منحرف ساخته و از آنچه نتوانسته مانع گردد:
قلب ژ. قاتل شده!

از ۳۶ سال سن فعلی او باید به عقب برگشت تا به روز تواد او رسید و ۲۵
سال و عشقهای جوانی او را در نظر گرفت . در ۲۰ سالگی اولین دوچرخه او را در بد
نظر آورد و به ۱۱ سالگی و مراحل تعمید و دانشنامه دبستانی او فکر کرد تا رسید به
اولین قدم و خنده و فریاد او.

محکوم باعدام

افسوس در تمام این مراحل از دست او گرفته نشده درست است مثل تمام مردم دنیا آمده و خندان و گریان بوده زندگی نموده ولی در سابقی جز محرومیت چیز دیگری نصیب وی نگردیده او سردش شده و گرسنه گردیده. خجالت کشیده هیچکس در فکر او نبوده فردی او را دوست نداشته فردی با او درباره خالق صحبت ننموده و دوست داشتن را باو نیاموخته که امثال خود را دوست بدارد تا واقف به دوست داشتن خویش گردد.

این کودک ، این مرد قاتل شده و جامعه او را محکوم باعدام می نماید ولی گمان دارم بایستی جامعه پنبای امثال او افتد و از آنها طلب مغفرت نماید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی